

هدف کلی: آشنایی با دیدگاه فلاسفه و حکمای باستان و فیلسوفان اروپا درباره خدا

اهداف جزئی: آشنایی با دیدگاه حکمای ایران باستان درباره خدا
آشنایی با دیدگاه فلاسفه یونان باستان درباره خدا
مقایسه دیدگاه های مختلف فلاسفه دوره جدید اروپا با یکدیگر
ارزیابی دیدگاه برخی فلاسفه اروپا در رابطه خدا و معناداری

طراح: مجتبی محمودی
دبیر فلسفه و منطق شهرستان ایزده
سال تحصیلی: ۱۴۰۰ - ۱۳۹۹



خدا در فلسفه (۱)

1- موجودات ممکن و معلول وجودشان چگونه است؟

در درس های «جهان ممکنات» و «جهان علی و معلولی» به این نقطه رسیدیم که ¹موجودات ممکن و معلول وجودشان از خودشان نیست و نیازمند به علت هستند. اکنون جای آن دارد که به دیدگاه برخی فیلسوفان درباره خدا نیز نظری بیفکنیم و تا آنجا که مقدور و ممکن است، ارتباط دیدگاه هر فیلسوف در این موضوع را با سایر دیدگاه های وی به دست آوریم.



۱- چه چیزهایی بیانگر آن هستند که اندیشه درباره خدا یک اندیشه دیرین در تمام جوامع بشری بوده است؟

۲- تلاش حکیمان و فرزنانگان جوامع و پیام اوران الهی به چه منظور بوده است؟
دریافتی درست و به دور از جهل و خرافات از خداوند به مردم عرضه کنند

بیشتر بدانیم

در کتاب شعر زرتشت نامه آمده است که بهمن از جانب خدا یا نورالانوار به زرتشت نازل می‌شد و بر او تجلی می‌کرد. روایت تجلی بهمن بر زرتشت چنین است:

بیامد به زرتشت پاکیزه‌رای
همان روز، بهمن، به امر خدای
درخشنده از نور مانند هور
بپوشیده یک دست جامه ز نور
به زرتشت گفتا که برگوی نام
چه جویی ز دنیا چه داری تو کام؟
بدو گفت زرتشت: کای نیک‌رای
نجویم همی جز رضای خدای
مرادم همه سوی فرمان اوست
از این رو که هر دو جهان زان اوست
به جز راستی می‌نجوید دلم
به گرد کژی می‌نپوید دلم
اگر امر یزدان به‌جای آورم
همه کام دل زیر پای آورم^۱

برای مطالعه

نمونه‌ای از تلاش این حکیمان و فرزنانگان را می‌توانیم در گزارش‌های تاریخی و داستان‌های اسطوره‌ای که از ایرانیان قدیم که پیش از حکومت مادها و هخامنشیان می‌زیستند، مشاهده کنیم. با اشاره‌هایی که سهروردی فیلسوف بزرگ اسلامی به دوره قدیم ایران دارد و نیز از داستان‌سرایی فردوسی در شاهنامه روشن می‌شود که در ایران قدیم حکیمان و فرزنانگانی می‌زیسته‌اند که اندیشه‌های درخور ستایشی درباره خدا و مبدأ هستی داشته‌اند. آنان خدا را نور هستی می‌دانستند که با پرتو و اشراق خود پدیده‌ها را ظاهر می‌سازد و خلق می‌کند. آنان اولین پرتو و مخلوق خدا را «بهمن» می‌نامیدند و معتقد بودند که وی وجودی مجرد و غیرمادی دارد.^۲

در این درس و درس بعد نظر فیلسوفان بزرگ و مشهوری را که تاکنون با برخی از نظرات آنها آشنا شده‌ایم، درباره خدا و مبدأ هستی بررسی می‌کنیم.

۳- فیلسوفان بزرگ یونان، از جمله سقراط و افلاطون و ارسطو در چگونه جامعه ای زندگی می‌کردند؟

۴- از نظر مردم یونان باستان، زئوس، اپولون و ارتمیس به ترتیب خدای چه چیزی بودند؟

دوره یونان باستان

۳ (فیلسوفان بزرگ یونان، از جمله سقراط و افلاطون و ارسطو، در جامعه‌ای زندگی می‌کردند که مردم آن به خدایان متعدد اعتقاد داشتند و هر کدام را مبدأ و منشأ یک حقیقت در جهان می‌شمردند) مثلاً از نظر آنان «زئوس» خدای آسمان و باران، «آپولون» خدای خورشید و هنر و موسیقی و «آرتمیس» خدای عفت و خویشتن‌داری بود اعتقاد به این خدایان که تعدادشان به ده‌ها مورد می‌رسید، چنان محکم و ریشه‌دار بود که انکار آنها، طرد از جامعه یونان و گاه از دست دادن

زئوس ← خدای آسمان و باران

آپولون ← خدای خورشید، هنر و موسیقی

آرتمیس ← خدای عفت و خویشتن‌داری

۱. حکمت خسروانی، هاشم رضی، ص ۱۲۶.

۱. آشنایی با ادیان بزرگ، حسین توفیقی، انتشارات سمت.

۲. حکمت خسروانی، هاشم رضی، صص ۹۸ و ۹۹.

۵- انکار خدایان در جامعه یونان باستان چه نتیجه ای را به دنبال داشت؟

۵

جان را به دنبال داشت) حاکمان و بزرگان جامعه یونان اجازه نمی دادند که کسی با اندیشه شرک آلودشان مخالفت کند و به خدایان توهین نماید (اتهام اصلی سقراط نیز همین بود که «او خدایانی را که همه به آنها معتقدند، انکار می کند و از خدایی جدید سخن می گوید.»)

۲) (افلاطون ~~هر یک چنین فضایی~~، تصمیم گرفت با دقتی فلسفی و استدلالی درباره خدا صحبت کند و به تدریج پندارها را اصلاح نماید. از همین رو، یکی از افلاطون شناسان مشهور اروپایی به نام «تیلور» می گوید: «افلاطون ابداع کننده خدانشناسی فلسفی است.»)

۳) و ی همچنین می گوید: «از نظر افلاطون، کار خداوند هدف دار است. به عبارت بهتر، خدا نزد افلاطون یک خدای معین با ویژگی های روشن است و این، با چند خدایی یونان تفاوت دارد (زیرا در چندخدایی، خلقت آگاهانه معنا ندارد و چندخدایی شکل دیگری از همان کفر و بی خدایی است که افلاطون از آن یاد کرده است.)»

۴) مقصود تیلور آن است که چند خدایی یا همان شرک نمی تواند نظم حکیمانه جهان را تبیین کند (به خصوص که چندخدایی ها عقیده داشتند که میان خدایان اختلاف و جنگ هم رخ می دهد و هر کدام از آنها می خواهد بر دیگران چیره شود. لذا این اعتقاد، تفاوتی با بی خدایی ندارد.)

۵) افلاطون خداوند را چنین توصیف می کند: «در سوی دیگر، نوعی از هستی وجود دارد که پیوسته ثابت است؛ نه می زاید و نه از میان می رود و نه چیز دیگری را به خود راه می دهد و نه خود در چیزی دیگری فرو می شود. او نه دیدنی است و نه از طریق حواس دریافتنی است. فقط با تفکر و تعقل می توان به او دست یافت و از او بهره مند شد.»

۶) (افلاطون، در مواردی از خداوند با عنوان «مثال خیر» یاد می کند و توضیح

۱. بیان ملتوس در دادگاه که به نمایندگی از شاکیان سخن می گفت. سقراط تلاش می کرد اندیشه اتنی ها را درباره خدا اصلاح کند؛ به گونه ای که آنان متوجه حقیقتی برتر در هستی شوند که اداره کننده اصلی جهان است. ۲. A. E. Taylor, Plato, The man and his work, 1965, P. 492-3
۳. Ibid
۴. رساله تیمائوس، فقرة ۵۲. او همچنین می گوید: «برای ما معیار هر چیزی خداست. نه آن طور که برخی می گویند، این یا آن فرد؛ بنابراین هر که بخواهد محبوب خدا شود، باید با همه نیرو بکوشد تا در حد امکان شبیه او شود. بنابراین، از میان ما تنها کسی محبوب خداست که خویشتن دار (عقیف) باشد و از دایره اعتدال با بیرون نگذارد؛ زیرا چنین کسی شبیه خداست (قوانین، کتاب چهارم، فقرة ۷۱۶. ترجمه محمدحسن لطفی، صص ۱۳۹ و ۱۳۰). برای مطالعه بیشتر به مقاله «فلسفه افلاطون مادر همه فلسفه های الهی است» به قلم حسین غفاری در مجله «فلسفه» شماره پاییز و زمستان ۱۳۸۱ از دانشگاه تهران مراجعه کنید.

۳- از نظر افلاطون، کار خداوند چگونه است و خدا افلاطون چه ویژگی هایی دارد؟

۴- چرا خدا نزد افلاطون با چند خدایی در یونان تفاوت دارد؟

۵- مقصود تیلور از اینکه چند خدایی یا همان شرک نمی تواند نظم حکیمانه جهان را تبیین کند چیست؟

۶- افلاطون خداوند را چگونه توصیف می کند؟

۷- منظور افلاطون از خداوند با عنوان مثال خیر چیست؟ توضیح دهید

بیشتر بدانیم

سبزه نامه وجود دارد که افلاطون شناسان آنها را منسوب به افلاطون می دانند. محتوای نامه سبزه نامه نشان می دهد که چه فضای سخت و تعصب آلودی بر یونان حاکم بوده است. افلاطون در این نامه می گوید: «ما درباره اینکه کدام یک از نامه های قبلی من دیدگاه اصلی خودم را دارد و کدام نه، گمان می کنم علامتی را که باهمم قرار گذاشته بودیم، به یاد داشته باشی. در آغاز هر نامه اصلی و جدی کلمه «خدا» را می نویسم و در آغاز نامه های دیگر، کلمه «خدایان» را.»

این نامه حتی اگر از افلاطون هم نباشد، گویای فضای شرک آلود آن روزگار است.

می دهد که همه چیز در پرتو آن دارای حقیقت می شوند و همان طور که روشنایی شبیه خورشید است، اما خود خورشید نیست، حقایق نیز شبیه به «مثال خیر» هستند، نه خود آن.^۷

وی گاهی نیز از خدا به عنوان «خالق» و آفریننده این عالم یاد می کند تا به انسانها یادآوری نماید که:

۱) «یگانه سخنی که درباره نظم جهان و گردش آفتاب و ماه و ستارگان می توان گفت این است که کل جهان در زیر فرمان عقل قرار دارد.»^۸

تبیین

عبارت افلاطون، بیان اولیه ای از «برهان نظم» برای اثبات وجود خداست. این عبارت را به صورت یک برهان در آورید.

مقدمه ۱: این جهان، برخوردار از یک نظم و هماهنگی میان پدیده هاست

مقدمه ۲: هر نظم و هماهنگی نیازمند یک ناظم حکیم و عاقل است

نتیجه: پس این جهان دارای یک ناظم حکیم و عاقل است

۲- ارسطو برای اثبات وجود خداوند چه تلاشی کرد؟ و استدلال های او در این زمینه چگونه بود؟

۲) ارسطو که از قدرت استدلال و منطقی قوی برخوردار بود، تلاش کرد برهان هایی بر وجود خدا و مبدأ نخستین جهان ارائه کند. این استدلال ها، گرچه قدم های اولیه بوده اند، از استحکام خاصی برخوردارند و زمینه قدم های بعد را فراهم می کنند (ارسطو در یکی از نوشته های خود می گوید:

۳) «به طور کلی، هر جا که یک خوب تر و بهتر وجود دارد، خوب ترین و بهترین نیز هست. حال، در میان موجودات برخی خوب تر و بهتر از برخی دیگرند. پس، حقیقتی هم که خوب ترین و بهترین است وجود دارد که از همه برتر است و این، همان واقعیت الهی است.»^۹

۳- استدلال ارسطو برای اثبات وجود خدا را بنویسید؟

۱. تاریخ فلسفه، فردریک کاپلستون، جلد ۱، ص ۲۰۶.

۲. مجموعه آثار افلاطون، رساله فیلبوس. این سخن افلاطون بیان اولیه و ساده ای از برهان نظم است که فلاسفه از آن استفاده کرده اند. افلاطون شناسان بزرگ، از جمله تیلور که در اینجا از وی نام برده شد، معتقدند که «مثال خیر» و «خالق» (دمیورژ) هر دو، نام های دیگر خداوند است. «دمیورژ، خدا در مرتبه الوهیت و متصف به صفات فعل است، اما مثال خیر، فقط اشاره به ذات خداوند دارد.» آنان همچنین معتقدند که اگر گاهی افلاطون از خدایان نام می برد، به معنای اعتقاد وی به چندخدایی نیست، بلکه برای ارتباط برقرار کردن با جامعه آن است که به شدت مشرک اند و استاد وی سقراط را هم به همین جهت به قتل رساندند. همچنین او تلاش می کند خداوند (مثال خیر) را در جایگاهی قرار دهد که هیچ موجود دیگری نمی تواند به آن جایگاه برسد (تفصیل این مختصر در مقاله «فلسفه افلاطون ما در تمام فلسفه های الهی» آمده است).

۳. یگر، موزخ برجسته فلسفه یونان می گوید: «استدلال واقعی بر وجود خدا، نخستین بار در آثار اولیه ارسطو یافت می شود. او در کتاب سوم خود با یک استدلال و قیاس، «برترین و والاترین موجود» را اثبات می کند و به این ترتیب، به موضوع شکلی روشن و گویا می بخشد؛ به طوری که در طول قرون بعد، پیوسته متفکران مشتاق را به سمت تلاش هایی تازه به این سو وامی دارد» (مراجعه کنید به مقاله «ارسطو، فیلسوف الهی یا پوزیتیویست» از حسین غفاری در مجله فلسفه دانشگاه تهران، شماره بهار و تابستان ۱۳۸۲).

۴. قطعه ۱۶ از کتاب «درباره مابعدالطبیعه» (برگرفته از مقاله «ارسطو، فیلسوف الهی یا پوزیتیویست») و تاریخ فلسفه، کاپلستون، ج ۱، ص ۳۶۳.

او همچنین در جای دیگری از کتاب خود می گوید:

«نمی شود که یک نظم و انتظام بر جهان حاکم باشد، بدون اینکه موجودی جاویدان و برتر از ماده در کار نباشد.»^۱

تبیین

برهان «خوب ترین و بهترین موجود» ارسطو را در شکل دو مقدمه و یک نتیجه تکمیل کنید.

مقدمه ۱: در این جهان موجوداتی وجود دارند که نسبت به هم خوبتر و بهتر هستند.
مقدمه ۲: هر جا که یک خوب تر و بهتر هست، خوب ترین و بهترین نیز هست.
نتیجه: پس در این جهان موجودی هست که از همه خوبتر و بهترین است.

۱- برهان مشهور ارسطو بر اثبات وجود خداوند چه نام دارد؟ توضیح دهید.

۱) برهان مشهور ارسطو بر اثبات وجود خدا، برهان حرکت نام دارد. او معتقد است که وجود حرکت در عالم نیازمند یک محرکی است که خود آن محرک، حرکت نداشته باشد، زیرا اگر آن نیز حرکت داشته باشد، نیازمند یک محرک دیگر است و آن محرک دوم نیز به همین ترتیب نیازمند محرک است و سلسله محرک ها تا بی نهایت جلو خواهد رفت و چنین تسلسل عقلی محال است.^۲



بیشتر بدانیم

ارسطو بدان دلیل که در بخش مابعدالطبیعه خدا را اثبات می کند، ترجیح می دهد که بخش مابعدالطبیعی و فلسفی خود را «الهیات» یا علم خداشناسی بنامد. وی پس از توضیحاتی در این باره می گوید: «سه گونه دانش نظری وجود دارد: طبیعی، ریاضی و الهی (Theologies)». سپس می گوید: «این آخرین دانش، بهترین علم است؛ زیرا درباره ارجمندترین موجودات است» (مابعدالطبیعه، کتاب یازدهم، فصل هفتم، ص ۲۶۴).

ارسطو در توصیفاتى که از خدا و مبدأ نخستین جهان می کند، از عباراتی چون شریف ترین موجود، خیر و جمال و زیبایی، ضرورتاً موجود، محرک غیرمتحرک، دارای حیات، تغییرناپذیر و دارای عالی ترین اندیشه استفاده می کند.^۳ این عبارات گویای آن است که وی علاوه بر قبول موجودات غیرمادی، در میان آنها یک موجود را برتر می داند و او را مبدأ همه امور تلقی می کند و بدین ترتیب، قدمی بزرگ در راه خداشناسی فلسفی برمی دارد.

۱. مابعدالطبیعه، کتاب یازدهم، ص ۳۴۸.

۲. مابعدالطبیعه، ارسطو، دلنا و فیزیک، تا، ۶، ۲۰۸ ب ۱۰ و تاریخ فلسفه، کاپلستون، ج ۱، صص ۳۵۷ تا ۳۶۰.

۳. مابعدالطبیعه، فصل های ششم تا دهم.

بعدها، ابن سینا نیز بخش فلسفی کتاب شقای خود را به همین دلیل «الهیات» نامید.

ضرورتاً موجود: که معادل آن در اصطلاح فلسفه اسلامی واجب الوجود است؛ یعنی موجودی که نمی‌توان وجود را از او سلب کرد، همانطور که سه ضلعی را از مثلث نمی‌توان سلب کرد

محرک غیرمتحرک: عامل نهایی حرکت در جهان، خود متحرک نیست، زیرا اگر آن هم متحرک باشد یا دور پیش می‌آید و یا تسلسل که هردو باطل است و امکان پذیر نیست

دارای حیات: مبدا جهان یک موجود زنده است. شعور و اراده و آگاهی دارد

درباره عبارت‌هایی که زیر آنها خط کشیده شده است، بیندیشید و مقصود ارسطو را از آنها توضیح دهید.

تغییر ناپذیر: از نظر ارسطو خداوند یک حقیقت ثابت است و هیچ تغییری در او رخ نمی‌دهد؛ زیرا هر تغییری علامت نقص و نیاز و نداشتن است که موجود متغیر با تغییر خود به چیزی که ندارد، می‌رسد و خداوند، از نظر ارسطو، کامل و بی‌نیاز مطلق است
عالیترین اندیشه: خداوند و مبدا نخستین که کاملترین علم را دارد

۱- دو جریان فلسفی دوره جدید اروپا را نام ببرید؟ عقل‌گرایان، حس‌گرایان یا تجربه‌گرایان

دوره جدید اروپا

با شکل‌گیری دوره جدید اروپا از قرن‌های چهاردهم و پانزدهم و پیدایش دو جریان عقل‌گرا و حس‌گرا / تجربه‌گرا در فلسفه، درباره خدا نیز دیدگاه‌های مختلفی ظهور کرد که به گونه‌ای ریشه در این دو جریان داشتند. از این‌رو، دیدگاه برخی از فیلسوفان این دو جریان درباره خدا را بررسی می‌کنیم.

دکارت، فیلسوف عقل‌گرای قرن هفدهم، در یکی از استدلال‌های خود می‌گوید (من از حقیقتی نامتناهی و علیم و قدیر که خود من و هر چیز دیگری به وسیله او خلق شده‌ایم، تصوری دارم.

این تصور نمی‌تواند از خودم باشد؛ زیرا من موجودی متناهی‌ام.

پس، این تصور از من و هر موجود متناهی دیگری نیست بلکه از یک وجود نامتناهی است؛ اوست که می‌تواند

چنین ادراکی را به من بدهد.)

۲- استدلال دکارت در اثبات وجود خدا را بنویسید؟

استدلال

بیان دکارت در اثبات وجود خدا را در قالب یک استدلال بیان کنید.

مقدمه ۱: من تصویری از خالقی که حقیقت نامتناهی دارد، دارم

مقدمه ۲: تصور وجود نامتناهی نمی‌تواند از یک موجود متناهی ناشی شده باشد

نتیجه: پس یک موجود نامتناهی هست که این تصور از او ناشی شده و در من قرار داده شده است

دیوید هیوم، فیلسوف حس‌گرا و تجربه‌گرای قرن هجدهم که قبلاً از او یاد کرده‌ایم، ادعای کند دلایل دکارت و سایر فیلسوفان همگی قابل‌نقدند (از نظر وی، دلایلی که صرفاً متکی بر عقل باشند مردودند؛ زیرا عقل اساساً ادراک مستقل از حس و تجربه ندارد) او می‌گوید مهم‌ترین برهان فیلسوفان الهی، برهان نظم است که از تجربه گرفته شده اما این برهان نیز توانایی اثبات یک وجود ازلی و ابدی و نامتناهی را ندارد (این برهان فقط می‌تواند ثابت کند که یک ناظم و مدبر این جهان را اداره می‌کند. اما ثابت نمی‌کند که این ناظم خالق همان خداوندی است که نیازمند به علت نیست و واجب‌الوجود است.)

۱. تأملات در فلسفه اولی، ۳، کلیات، ۴۵، ۴۷ و ۴۸ - چرا از نظر هیوم، دلایلی که صرفاً متکی بر عقل باشند مردودند؟

۲. تاریخ فلسفه، کاپلستون، ج ۵، ص ۳۳۳ - نظر دیوید در باره برهان نظم چیست؟

۳- از نظر دیوید هیوم چرا برهان نظم توانایی اثبات توانایی اثبات یک وجود ازلی و ابدی و نامتناهی را ندارد؟

۱ این نظر دیوید هیوم را با دیدگاه وی در معرفت‌شناسی تطبیق دهید و ببینید که آن دیدگاه چه تأثیری بر

نظر وی درباره خدا گذاشته است؟ جواب ما به هیوم می‌تواند همین باشد که خودش بیان کرده و گفته که این برهان می‌تواند حداکثر یک ناظم و مدبر را اثبات کند، نه یک خالق نامتناهی را. به همین جهت برخی از فیلسوفان گفته‌اند که ما از طریق برهان، نظم به یکی از صفات خداوند، یعنی صفت حکمت می‌رسیم. نه اثبات وجود خداوند واجب‌الوجود

۲ آیا واقعاً این سخن هیوم که «مهم‌ترین برهان فیلسوفان الهی، برهان نظم است» درست است؟

این چنین نیست که این برهان قوی‌ترین برهان فلاسفه الهی باشد، بلکه برهان‌های دیگر، از جمله برهان وجود و امکان، از این برهان بسیار قویتر هستند. برهان نظم ساده‌ترین و شایع‌ترین است، نه قوی‌ترین

دیگر فیلسوفان تجربه‌گرا که عموماً به خدا اعتقاد داشتند، برهان نظم را معتبر

می‌دانستند و از این برهان در اثبات وجود خدا استفاده می‌کردند.

کانت، فیلسوف عقل‌گرای قرن هجدهم آلمان، راهی متفاوت با دکارت و دیگر فیلسوفان عقل‌گرای پیشین برای پذیرش خدا پیمود (او به جای اثبات وجود خدا از طریق مخلوقات یا برهان علیت و یا وجود و امکان، ضرورت وجود خدا را از طریق اخلاق و وظایف اخلاقی اثبات کرد) خلاصه‌ی یکی از توضیحات

او چنین است: ۱- کانت چگونه ضرورت وجود خداوند را اثبات کرد؟

۲ { زندگی جمعی انسان بدون اصول اخلاقی و رعایت آنها امکان‌پذیر نیست، اگر انسان‌ها در زندگی اجتماعی حدودی از اخلاق را رعایت نکنند و مسئول کارهای خود نباشند، هرج و مرج پدید می‌آید و زندگی متلاشی می‌شود } ۳

۴ { مسئولیت‌پذیری و رعایت اخلاق تنها درجایی معنا دارد که انسان خود را صاحب اراده و اختیار ببیند. برای موجودات بدون اختیار، وظیفه اخلاقی معنادار،

۵ { این اختیار و اراده نمی‌تواند ویژگی بدن باشد که ماده‌ای مانند سایر مواد است، بلکه باید ویژگی نفسی غیرمادی باشد که فناپذیر است و با مرگ بدن از بین نمی‌رود. این بُعد غیرمادی انسان بهره‌مند از وجدان اخلاقی است. انسان در وجدان خود فضایل اخلاقی مانند عدالت را خوب می‌شمارد و رذیلت‌های

۶ { اخلاقی مانند ظلم را بد به حساب می‌آورد. } ۵
حال (این روح و نفس مجرد که سعادتش در کسب فضیلت و رعایت اصول اخلاقی است، چون موجودی غیرمادی و جاودانه است، برای سعادت دائمی خود به جهانی ماورای دنیای مادی نیاز دارد و چنین جهانی نیز مشروط به وجود خدایی



۳- چرا از نظر کانت، زندگی جمعی انسان‌ها بدون رعایت اصول اخلاقی امکان‌پذیر نیست؟

۴- از نظر کانت مسئولیت‌پذیری و رعایت اخلاق کجا معنا دارد؟

۵- چرا کانت معتقد بود اختیار و اراده نمی‌تواند ویژگی بدن مادی باشد؟

۶- از نظر کانت روح و نفس مجرد برای سعادت دائمی خود به چگونه جهانی نیاز دارد؟ و این جهان مشروط به چیست؟

جاودان و نامتناهی است) بنابراین قبول خداوند، پشتوانه رعایت اصول اخلاقی است. انسان، با قبول خداوند، خود را در جهانی زنده و با شعور می‌یابد که رفتار انسان را زیر نظر دارد و در مقابل هر رفتار، عکس‌العمل مناسب آن را نشان می‌دهد.

بررسی*

گفته شده است که کانت به جای اثبات وجود خدا، نیاز انسان به وجود خدا را مطرح می‌کند. به عبارت دیگر، کانت می‌گوید که اگر خدا را فرض نکنیم و قبول نداشته باشیم، عمل اخلاقی و مسئولیت‌پذیری اخلاقی ممکن نیست.^۲ این دیدگاه را تحلیل و بررسی نمایید.

کانت با اینکه استدلالی بر وجود خدا ندارد و معتقد است که اساساً نمی‌توان برای اثبات وجود خدا استدلال نظری ارائه کرد؛ اما متوجه نیاز انسان به خدا شده و با تکیه بر نیاز انسان به خدا، مردم را به پذیرش خدا و ایمان به او دعوت می‌کند.

۲- چه عواملی پایه‌های اعتقاد به خدا را در جامعه اروپایی سست کرد و زندگی مردم را تحت تاثیر قرار داد؟

خدا و معناداری زندگی

۲ (با اینکه فیلسوفانی مانند دکارت و کانت تلاش می‌کردند که پایه‌های عقلی

اعتقاد به خدا را استوار سازند، اما رشد تفکر حسی و حس‌گرایی و ظهور فیلسوفانی

که جهان را مادی می‌دانستند و انسان را نیز موجودی مادی می‌شمردند،

پایه‌های اعتقاد به خدا را در جامعه اروپایی سست کرد و زندگی مردم را تحت

تاثیر قرار داد؛ بدین صورت که معنا و مقصود زندگی در میان بخشی از جامعه

اروپایی به اهداف مادی محدود شد و زندگی فاقد جنبه‌های متعالی خود گردید.

به عبارت دیگر، زندگی بسیاری از مردم فاقد معنا و ارزش‌های متعالی گردید و

بحران معناداری زندگی پدید آمد) در چنین فضایی، دسته دیگری از فیلسوفان

غربی مانند کرکگور فیلسوف دانمارکی قرن نوزدهم و ویلیام جیمز، فیلسوف

آمریکایی قرون نوزدهم و بیستم، و برگسون، فیلسوف فرانسوی قرن بیستم از

تجربه‌های معنوی درونی و عشق و عرفان برای خداوند استفاده کردند. ویلیام

جیمز می‌گوید: ۴- ویلیام جیمز دلیل وجود خداوند را چه می‌دانست؟

۴ («من معتقدم که دلیل وجود خداوند عمدتاً در تجربه‌های شخصی درونی ما

۱. فلسفه کانت، اشتفان کورنر، ص ۳۲۰ (Pr.R. 125, Ab. 221)، تاریخ فلسفه، کاپلستون، ج ۶، صص ۳۱۷ تا ۳۵۳ و مابعدالطبیعه، ژان وال، ص ۸۵۲.

۲. به عبارت دیگر، خدا و روح و اختیار انسان در فلسفه کانت یک وجود عینی و واقعی (objective) نیست بلکه امری ذهنی (subjective) است که بشر نیاز دارد آن را مفروض بگیرد.

۳- کدام فیلسوفان اروپایی از تجربه‌های معنوی درونی و عشق و عرفان برای خداوند استفاده کردند؟

کرکگور فیلسوف دانمارکی قرن ۱۹، ویلیام جیمز، فیلسوف آمریکایی قرن ۱۹-۱۸، برگسون، فیلسوف فرانسوی قرن ۲۰

مجتبی محمودی، دبیر فلسفه و منطق شهرستان ایزده



کرکگور در سال ۱۸۱۳م. در دانمارک متولد شد و در دانشگاه کپنهاگ در رشته فلسفه تحصیل کرد. او از بنیان‌گذاران اگزیستانسیالیسم (اصالت وجود انسان) است. کتاب‌های «عصر حاضر» و «ترس و لرز» از جمله کتاب‌های مشهور او هستند. وی در سال ۱۸۵۵ درگذشت.

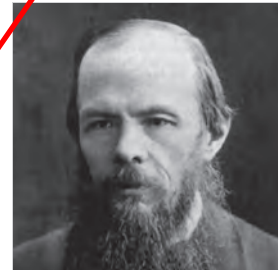


ویلیام جیمز در سال ۱۸۴۲م. در نیویورک به دنیا آمد و در طب و روان‌شناسی و سپس فلسفه تحصیل کرد و به استادی فلسفه در دانشگاه هاروارد رسید. کتاب‌های «خواهش ایمان» و «تنوع تجربه دینی» از اوست. او در سال ۱۹۱۰ درگذشت.

مقصود داستایوفسکی از کلمه، مجاز این است که اگر خداوند نباشد، اولاً مسئولیت پذیری انسان بسیار سخت می شود، کنترل اخلاقی و محدود کردن امیال از دست می رود و معیاری برای تعیین خوب و بد و ارزشها در دست نخواهد بود



هانری برگسون در سال ۱۸۵۹م. در پاریس به دنیا آمد و در ریاضیات و ادبیات تحصیل کرد. کتاب های «دو سرچشمه اخلاق و دین» و «تطور خلقت» از آثار او هستند. وی در سال ۱۹۴۱م. درگذشت.



داستایوفسکی، رمان نویس برجسته روس، در سال ۱۸۲۱م. به دنیا آمد و در سال ۱۸۸۱م. درگذشت. برخی از رمان های وی عبارت اند از: «جنایت و مکافات»، «بله» و «خاطرات خانه اموات».

نهفته است.»^۴ کرگور نیز معتقد است که ایمان، هدیه ای الهی است که خداوند به انسان عطا می کند. خدا انسان مؤمن را برمی گزیند و به او ایمان هدیه می کند و اگر کسی شایسته این بخشش نشود، زندگی تاریکی را سپری خواهد کرد.^۱

بررسی

نمونه هایی از بحران معناداری زندگی را در رمان هایی مانند «طاعون» و «بیگانه» نوشته آلبر کامو می یابیم.

داستایوفسکی نیز در رمان «برادران کارامازوف» به همین مسئله می پردازد و از قول یکی از شخصیت ها می گوید:

«اگر خدایی وجود نداشته باشد، آن وقت هر کاری مجاز است.»

مقصود از «مجاز» در این جمله چیست؟

جواب بالای صفحه

چرا بدون خدا هر کاری مجاز است؟

جواب پایین صفحه

این جمله داستایوفسکی شما را به یاد کدام دیدگاه درباره خدا می اندازد؟

خدا و معناداری زندگی

۲- بحران معناداری زندگی در قرن بیستم و بیست و یکم سبب چه چیزی شد؟

۲ (بحران معناداری زندگی سبب شد که در قرن بیستم و یکم فیلسوفانی ظهور کردند که در عین اعتقاد راسخ به خدا، به جای ذکر دلایل اثبات وجود او، به رابطه میان «اعتقاد به خدا» و «معناداری زندگی» توجه کنند و نشان دهند که زندگی بدون اعتقاد به خدایی که مبدأ خیر و زیبایی و ناظر بر انسان باشد، دچار خلأ معنایی و پوچی آزردهنده ای خواهد شد.)^۲

۳ (زندگی معنادار عبارت از یک زندگی دارای غایت و هدف و سرشار از ارزش های اخلاقی است که انسان را نسبت به آینده مطمئن می کند و آرامشی برتر به او می دهد.)^۳

۴ (کاتینگهام، از نویسندگان این حوزه، می گوید: «قبول خداوند زندگی ما را در بستری قرار می دهد که آن را با ارزش و بااهمیت می سازد و این امید را می دهد که به جای اینکه احساس کنیم در جهان بیگانه ای افتاده ایم که در آن هیچ

۴- از نظر کاتینگهام، قبول خداوند چه نتایج و اثری در زندگی دارد؟

۱. تاریخ فلسفه، کاپستون، ج ۸، ص ۴۷۶.

۲. برای توضیح بیشتر به کتاب ایمان گروی، رضا اکبری مراجعه کنید.

این جمله وی تأیید کننده این نظر است که زندگی معنادار و با فضیلت با قبول وجود خدا امکان پذیر است یعنی اگر کسی خدا را قبول نداشته باشد و بگوید که واقعا خدایی نیست و من به خدا اعتقاد ندارم، عقلاً و منطقاً می تواند هرکاری انجام دهد، چه خوب و چه بد

امری در نهایت، اهمیت ندارد، می‌توانیم مأمّن و پناهگاهی بیابیم.»^۴

بیشتر بدانیم

تولستوی، رمان‌نویس مشهور روس، زمانی که در اوج ثروت و شهرت بود، درگیر بحران معنا شد. او مشاهده می‌کرد کشاورزانی که برایش کاری می‌کنند و زندگی ساده‌ای دارند، شادند و از زندگی‌شان لذت می‌برند و به بحران‌هایی که او با آنها روبه‌روست، دچار نمی‌شوند. پس از این بود که به تفکر درباره خدا و جاودانگی روی آورد. او نویسنده آثار بزرگی مانند «جنگ و صلح»، «آناکارنینا» و «رستاخیز» است.

بیشتر بدانیم

آلبرت اینشتاین می‌گوید: «معنای زندگی بشر یا حیات اجتماعی به‌طور کلی چیست؟ اگر کسی بپرسد که آیا طرح چنین پرسش‌هایی عقلانی است، باید بگویم انسانی که زندگی و حیات دیگران و حتی خودش را بی‌معنا واهی می‌پندارد، نه تنها موجودی بدبخت است بلکه صلاحیت زندگی را هم ندارد.»^۱

این فیلسوف در کتاب خود به این مسئله اشاره می‌کند که (پس از سیر نزولی استدلال‌های عقلی و فلسفی در اروپا بر اثبات وجود خدا، برخی از فیلسوفان به این سمت حرکت کردند که خدا را عامل اصلی معنابخشی به زندگی معرفی کنند)^۱

بررسی*

به نکات زیر توجه کنید.

۱ اگرچه فیلسوفانی که فقط حس و تجربه را راه رسیدن به معرفت و شناخت می‌دانند دلایل اندکی برای اثبات وجود خدا بیان کردند، اما منکر خدا نشده و بر ضرورت وجود او تأکید کرده‌اند.

۲ علت این عدم انکار، احساس نیاز درونی انسان به خداست. احساس وجود خدا به زندگی انسان معنایی برتر می‌دهد.

۳ اگر جریان تجربه‌گرایی در میان فیلسوفان اروپایی غلبه پیدا نمی‌کرد و راه شناخت حقایق منحصر در تجربه نمی‌شد، آنان می‌توانستند دلایل بیشتری بر وجود خدا بیابند.

۴ درست است که انسان نیاز به خدا را در درون خود می‌یابد و می‌داند که زندگی بدون خدای معنایی بی‌هدف است، اما اگر این نیاز را با اثبات عقلی خدا همراه کند، جایگاه خدا در زندگی وی مستحکم و پایدار می‌شود.

در نکات ذکر شده تأمل کنید و بگویید:

کدام یک از نکات فوق کلیدی‌تر است و اهمیت بیشتری دارد.

۱. دنیایی که من می‌بینم، نوشته آلبرت اینشتاین

۱. معنای زندگی، جان کاتینگهام، ترجمه امیرعباس علی‌زمانی.

نظر فیلسوفان زیر را درباره «خدا» بیان کنید.

- ۱ افلاطون: از نظر افلاطون، این جهان مادی و متغیر از وجودی ثابت که دیدنی نیست، و از طریق حواس قابل درک نیست سرچشمه گرفته است. او مثال خیر یعنی نمونه اعلای همه زیبایی‌هاست.
- ۲ ارسطو: از نظر ارسطو، خداوند علت همه دیگرگونه‌ها و تغییرها و مبدأ نخستین جهان است. او خوبترین و بهترین موجود است.
- ۳ دکارت: از نظر دکارت، حقیقتی نامتناهی و علیم و قدیر هست که انسان و هر موجود متناهی دیگری از او به وجود آمده است.
- ۴ هیوم: از نظر هیوم، انسان، چون ابزاری جز تجربه ندارد، نمی‌تواند به وجودی که واجب الوجود است و علت نخستین جهان است، پی ببرد.
- ۵ ویلیام جیمز: ویلیام جیمز، میگوید تجربه‌های شخصی هر کس گویایی حضور و وجود خداوند در زندگی انسان است و بدون خدا زندگی 'از معنا تهی است'.

برای مطالعه بیشتر به منابع زیر مراجعه کنید.

- ۱ تاریخ فلسفه، فردریک کاپلستون، ج ۴ تا ۹.
- ۲ رساله تیمائوس از مجموعه آثار افلاطون.
- ۳ تأملات در فلسفه اولی، رنه دکارت، ترجمه احمد احمدی.
- ۴ معنای زندگی، جان کاتینگهام، ترجمه امیرعباس علی زمانی.
- ۵ خدا در فلسفه، بهاءالدین خرمشاهی.
- ۶ تاریخ خداباوری، کارن آرمسترانگ، ترجمه خرمشاهی و بهزاد سالکی.
- ۷ انسان در جستجوی معنا، ویکتور فرانکل، ترجمه نهضت صالحیان و مهین میلانی.
- ۸ معنای معنای زندگی، امیرعباس زمانی، پژوهش نامه فلسفه دین (نامه حکمت) شماره بهار و تابستان ۱۳۸۶.